

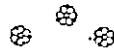
(تصحیح لباب الالباب)

(دنباله شماره هفتم از سال نهم)

بسیاری از خوانندگان کتباً و شفاهاً تقاضا کرده اند که تصحیح لباب الالباب را باخر برسانیم و تا درجه مقدور این کتاب بزرگرا که از دستبرد حوادث مصون از تهاجر سیل غلط محفوظ داریم بیشتر باعث بر نکارش این قسمت که مدتیست فراموش شده همانا انتقاد تاریخی صحیح و عمیق فاضل دانشمند [ملك ساسانی] است در موضوع (والی الحان) و (والی ابخاز) که در شماره پنج و شش طبع و مطبوع دانشمندان واقع گردید . در حقیقت انتقاد و صرافی باعث دفع اشتباهات و کشف حقایق میشود ولی بعضی اشخاص انتقاد را دلیل خصومت دانسته و از طرفی دیگر در مقام دشمنی منتقد بر می آیند!

(۴۸)

قزوینی در صفحه ۳۴۴ گوید: ص ۱۹۹ س ۳ فضلیات . چنانکه از مورد استعمال آن معلوم شده بمعنی علوم ادبیه است که اطلاع بر آنها برای فقیه موجب فضل است و جهل بدانها نیز مضر نیست در مقابل شرعیات از قبیل فقه و اصول و حدیث که در نظر فقیه مقصود بالاصاله است . دو شاهد دیگر . برای این کلمه در این کتاب یافت میشود . در ص ۲۱۱ گوید « و پیش از آن دربخارا اشتغال محصلان در شرعیات بود و بفضلیات کس التفات نکردی » در ص ۳۱۸ گوید « در فضلیات از استفادت بمقام افادت رسیده و در فقه و نظر گوی از اقران ر بوده » . انتہی .



فضلیات . بمعنی علوم ادبیه است ولی وجه تسمیتی که قزوینی بیان میکند هیچ مناسبتی ندارد و بنابر تحقیق وی لازم می آید که علم حکمت و نظر هم در

عداد فضیلات آید در صورتیکه چنین نیست و بعد از فضیلات چنانکه در عبارت عوفی دیده میشود فقه و نظر هر دو ذکر شده.

منشأ این توهم شاید اینست که فضل را بمعنی زیادت گرفته در صورتیکه چنین نیست و فضل ضد نقص بمعنی کمال است و علوم ادیبه را فضلیه از آن گفته اند که موجب کمال و رفع نقصانست و هیچ نظری بشرعیات نداشته‌اند.

فضل بمعنی زیادت بضم فا و بضم تین است صاحب تاج العروس گوید:
والفضل بالضم وبضم تین مصدران بمعنی الزیاده وبهما یروی الحدیث ان
لله ملائکه سیاره فضلا ای زیاده علی الملائکه المر تبین مع الخلاق.
(۴۹)

قزوینی در صفحه ۳۴۴ گوید: س ۸-۹ قدح المصنوع فی مدح المعنی (؟)

این عبارت ۴۲ اسم کتابیست از مؤلفات حمید الدین نمیدانم بچه دلیل اسباب حیرت و تعجب قزوینی شده و شاید در معنی این عبارت اشکالی بنظر آورده باشد.

قدح . بفتح تین ظرف آب و شرابست و بکسر اول بمعنی آتش انداختن از سنک و چخماقت و این دو معنی کمال مناسبت با مقام دارد معانی دیگر هم در لغت است ولی دارای تناسب کامل نیست.

(۵۰)

قزوینی در صفحه ۳۴۵ گوید: ص ۲۰۱ س ۶

آنچه بر حسب نحوی ترکیب این کلمه چه باشد؟ انتهای

مقصود وی کلمه آنچه در این بیت است

کس مبادا کش زنی بیند بچشم
 جمله (آنچه یوسف از ذلیخا میکشد) بر حسب ترکیب مفعول فعل (بیند)
 است و خلاصه معنی بیت اینست که چنین روز بد بر کسی مباد که زنی او را
 در زندان بیند .

بیت سابق بر این بیت هم غلط است و تصحیح نشده و آن بیت اینست
 کرشته دیدار موسی میزند جام رویت طور سینا میکشد

جام رویت جام رویت نوشته شده و مسامر غلط است

کرشته . بکسر اول و ثانی و سکون شین و فتح تاء منقوط خس و خار
 است و معنی بیت اینست که خس و خار راه دیدار موسی را می بندد و گوهر
 سینا از جام رویت باده دیدار میکشد . در اینجا برای ضرورت شعر حرف راء ثانی هم
 ساکن شده است .

۵۱

قزوینی در صفحه ۳۴۵ گوید: ص ۳۰۲ مقریان:

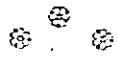
از اینجا فی الجملة معلوم میشود که مقریان کسانیند که در پیش منبر و اعظ نشسته
 گاه گاه خوانندگی نمایند و میجاسرا گرم کنند چنانکه هنوز در ایران معمول است ، و
 نیز مقری کسیرا گویند که پیشاپیش جنازه خوانندگی کند [قاموس دزی]

قاری بمعنی خواننده و مقری از باب افعال کسیست که دیگر را بخواندن
 آورد و بهمین مناسبت در فارسی سجری خوان و پیش منبر خوانرا مقری گویند
 چون هر یک دیگرانرا بخواندن وادار میکنند .

۵۲

قزوینی در صفحه ۳۴۶ گوید ص ۲۰۶ س ۱۴

سبب کردن ، شاید بمعنی رنجاندن و جفا کردن باشد در کتب لغت یافت نمی شود !



مقصود او کلمه سبب در این رباعی است

فریاد که وقت خط بر آوردن تست برگل زبنفشه چنبر آوردن تست
 مارا بعتاب و کینه سبب چه کنی سبب کن ما ریش بر آوردن تست
 سبب کندن را شاعر کنایه از زجر و عتاب معشوق قرار داده و کلمه
 سبب که در فارسی با سکون باء اداء میشود مأخوذ است از [سبله] عربی
 بتحریک باء بمعنی موهای پشت لب و معنی بیت رانج و کلمه (سبله) در تمام کتب
 لغت عرب موجود است
 شگفت اور اینستکه در صفحه سی و شش مصراع ثانی اینطور بغلط نوشته
 شده (برگل زبنفشه چتر آوردن تست) بجای چنبر چتر گذاشته شده و مصحح
 محترم التفات نکرده است که چتر از حیث معنی و قافیت هر دو غلط است !

(۵۳)

قزوینی در صفحه ۳۴۷ گوید : ص ۲۱۷ س ۵

سپید کار ظاهراً بمعنی بیحیا و بیشرم و شوخ چشم است چنانکه باین
 معنی چشم سپید و سپید چشم نیز گویند ، شاهی دیگر
 ترا ز دهر سیه کاسه کار بر ناید تو با سپیدی این روز کار بر نائی
 (ص ۲۴۵ : ۳)



سپید کار ضد سیاه کار و بمعنی نیکو کار است مانند روسپید و در فرهنگ ها

بهین معنی ضبط شده و شعرا نیز فراوان استعمال کرده اند خاقانی گوید
 گرچه سپیدکاریت از همه روی کارتو لیک قیامتت و بیم چشم تو در سیه گری
 و سپیدکار در شعر جمال الدین ازهری صفحه ۲۱۷ که میگوید
 صدر از جور چرخ کبود سپیدکار دلا را چو حاسد تو سیه شد چو مار چشم
 بر فرض صحت و تسلیم اینکه در اصل سیاهکار نبوده بمعنی نیکوکار و بدکار
 هیچکدام نیست و مقصود از سپیدکاری سپهر پدید آوردن صبح سپید و روز روشن
 است و برای صنعت تضاد بحکم اصول شاعری آورده شده.
 شعر دیگری هم که شاهد آورده اید مربوط بمقام نیست و سپیدی در آنجا کنایات است
 از پیری و سپید شدن مو بدلیل ابیات قبل که از پیری شکایت چنین میکند
 چوماه عمر تو اندر محاق پیری شد تو آفتاب حقیقت بآل چه اندائی
 ترا ز دهر سیه کاسه کار برناید تو با سپیدی این روزگار برنائی
 مقصود آنستکه توهنور با سپیدی مو و پیری که از این روزگار فرار سیده
 برنا و جوان هستی یعنی نمیدانی که کار تو از دهر سیه کاسه برنماید . برنا
 بوزن تنها بمعنی جوانی و در اینجا کنایات از نادان نیست
 ممکن است نیز که برنائی را چنانکه قزوینی تصور کرده بمعنی برنیامدن
 و ناتوانی بگیریم و در این صورت معنی بیت چنین میشود که از تو بر نمی آید که
 سپیدی یعنی نیکوئی و سعادت این روزگار و دهر سیاه کاسه بد خورا بخود رام سازی
 و نیکبخت و سعادت مند شوی . ولی این احتمال دور از سیاق کلام است .

(وحید)

بقیه دارد

